



▪ فؤاد صادقیان ▪ مجموعه ترانه  
▪ مجتمعه ترانه ▪

بک وجہ دلو اپسے



این مجموعه به صورت کتاب الکترونیکی منتشر شده و هیچ ناشری حق انتشار مکتوب آن را بدون اجازه‌ی صاحب اثر ندارد.

## یک وجب دلواپسی

مجموعه ترانه

فؤاد صادقیان — ۱۳۶۴

استفاده از ترانه‌های این مجموعه فقط با اجازه‌ی ترانه‌سرا امکان‌پذیر است.

*foad.sadeghian@gmail.com  
www.foadsadeghian.com*

## ضیافتِ ترانه

۶.....	پیش‌ترانه
۸.....	سلام
۱۰.....	دیوارِ سنگی
۱۲.....	پُل
۱۳.....	بی‌وفا
۱۴.....	بهانه
۱۵.....	خوبِ من
۱۶.....	کاش
۱۷.....	رفت
۱۹.....	سهمِ من
۲۰.....	خاکِ بهشت
۲۲.....	اجازه
۲۴.....	بوسه
۲۵.....	تلافی
۲۷.....	خسته‌ام
۲۹.....	خاتون
۳۰.....	قصه‌ی ترانه
۳۲.....	وقتی به من رسیدی
۳۳.....	همیشه
۳۵.....	خوابِ من
۳۶.....	تازه کن
۳۸.....	شب
۴۰.....	منُ بیر
۴۲.....	رؤیای تر
۴۳.....	مرزِ شب
۴۵.....	رئیس
۴۷.....	باید
۴۸.....	پُر

۵۰.....	تحقیر
۵۲.....	گلوله
۵۳.....	یه شب شد مهتاب
۵۷.....	می‌ذاری؟
۵۸.....	برگرد
۵۹.....	برات می‌نویسم
۶۰.....	قافیه
۶۱.....	هزار لحظه مرگ
۶۳.....	بعضی وقتا
۶۵.....	چاره
۶۷.....	برو دیگه
۶۸.....	مالِ منی
۶۹.....	جاده‌ی ابریشم
۷۱.....	کمی تا قسمتی ابری
۷۲.....	کی می‌گه؟
۷۳.....	غرور
۷۵.....	بغض
۷۷.....	شاملو
۷۹.....	مرا دریاب
۸۰.....	خورشیدک
۸۱.....	نموندی
۸۳.....	یکی نبود
۸۴.....	به همین سادگی
۸۶.....	هق‌هق
۸۸.....	دروغ می‌گن
۹۰.....	غمگین
۹۱.....	جدایی
۹۲.....	آسمون
۹۴.....	جاده
۹۶.....	تفنگ

۹۸.....	یاس .....
۹۹.....	مشوق تکراری .....
۱۰۰ .....	بازیچه .....
۱۰۱.....	بد بد .....
۱۰۲.....	شیوه .....
۱۰۳.....	چرا؟ .....
۱۰۵.....	روشنفکر .....
۱۰۷.....	بگو از شب چی می دونی .....
۱۰۸.....	آرزوهای محال .....
۱۱۰.....	ریتم چکمه‌ها .....
۱۱۲.....	مهم نیست! .....
۱۱۴.....	نقشه .....
۱۱۵.....	می‌شناسم! .....

: به

پدر و مادر که قدیس بودند و من زاده شد و واژه رویید...

مرا بین،

به احترام بودن‌ت،

چه صادقانه شعر شدم،

چه شاعرانه عشق شدم،

چه عاشقانه سوختم ...

همسفرم باش. این جاده‌های باران‌خورده‌ی واژه را، به احترام بودنِ تو، با ترانه آذین  
بسته‌ام. بیا، نرم نرمک، رنگِ حقیقت بپاش به رویای من تا حسادت بریزد به خوابِ  
چشمک‌زنِ ستاره‌ها. شاید همین لحظه، لحظه‌ی میلادِ من باشد، این‌جا که چشم‌هایت از  
آنِ من می‌شود و هر کلامی که می‌نویسم کلمه‌ای می‌شود که شکلِ اسمِ توست و تو ...  
تو عطر شده‌ای؛ آغشته به کاغذِ شعرِ من و جانِ تقدّس؛ که واژه بی‌تو، هیچ است در  
مشتِ پوچِ من ...

و تو ... ترانه‌ی جاری در هر ثانیه‌ای از زندگی، که حتی پیش از اتفاقِ شعر،  
ناسروده‌ترین اسطوره هستی و من می‌بینی که، هی واژه ردیف می‌کنم در هیأت ترانه و  
هی خط می‌زنم این تکرارِ عبّثِ کلمات را و دوباره می‌نویسم تا قافیه به قدرِ تو سزاوار  
باشد و عجبا که کلام در وصف تو بی‌سرانجام‌ترین است.

«یک وجب دلواپسی» مجتمعه‌ای از واژه است در ظرف ترانه؛ ابتدای مسیری عزیز  
که سبز می‌شود به برکتِ حضورِ توی خواننده، که من از بی‌راهِ زندگی‌ام به راهِ این

گنجینه رسیده‌ام و سعی‌ام معطوف شده است به کشفِ روزنه‌های نور که پنهان مانده‌اند در جانِ دقایقِ حیاتِ محضِ یادآوریِ رویاهای دیر و دورِ کودکی هامان؛ عشق و عاطفه و انسانیت و ... . گیرم، از کودک‌ساله‌گی هم شاعر نبوده‌ام.

اینجا به بعد، شما هستید و این کتاب، من و یک کلام آخر که سپاسِ صادقانه‌ای است بابتِ همراهی صمیمانه‌ی «احسان مصلحی» و چهار ستاره که سنجاق شده‌اند به آسمان دل‌ام ...

فؤاد صادقیان

مرداد ۱۳۸۸

این کتاب اوّل من است که مجوز انتشار نگرفت و به خاطر خنده‌های بی‌وقفه و بوشه‌های بی‌اجازه‌ی شاعر غیرقابل چاپ شد. قیمت پشت جلد ندارد، اما شما می‌توانید از نشر الکترونیکی آثار ادبی حمایت کنید. فرض کنید به کافه‌ی محبوبتان رفته‌اید و سفارش کوچکی داده‌اید. معادل بهای آن سفارش را می‌توانید به عنوان هدیه به این شماره حساب / شماره کارت واریز کنید؛

- شماره حساب ۱۰۵۹۴۱۵-۱۰۰۱-۸۰۰۳۰۰ باشک پاسارگاد به نام فؤاد صادقیان

- کارت شماره ۱۰۲۲۹۱۰۱۰۵۳۸۹ به نام فؤاد صادقیان

## «سلام»

به تو سلام می‌کنم، غم تمام می‌کنم

از تو شروع می‌شوم، تو را کلام می‌کنم

واژه رو واژه می‌بافم، با وزن قالی چشات

شب از تو خواب من می‌رہ، جاش می‌شینه برق نگات

یه شعر تازه می‌شکفه، وقتی تو حرف می‌زنی

بگو از این منِ اسیر، بگو که دل نمی‌کنی

عطر گلا رو می‌شنفهم، باد که به گیسوت می‌زنه

تلخی قصه‌های من، با نفسِ تو می‌شکنه

حسِ تولده دلت، برای اون که مرگ دید

کاش می‌شد از نگاهِ تو، تا به ابد ستاره چید

تو خوابِ من، رؤیای تو، هر ثانیه چشم می‌ذاره

از وقتی عاشقت شدم، ابره که بارون می‌باره

سبد سبد سخاوتی، دستات که دستامُ می‌خواهد

تو گرمی آغوشِ تو، بچه‌گیام یادم می‌یاد

نرو که بی تو می شکنم، تو شبِ تنها ی سرد

شبای بی تو بودنم، حتی خدا گریه می کرد

بین تو شعرِ من توبی، لحظه به لحظه، دم به دم

نمی دونم چی شد که من، اینجوری عاشقت شدم

به تو سلام می کنم، غم تمام می کنم

از تو شروع می شوم، تو را کلام می کنم

به اردهان سرفراز، گوگوش، حسن شماعیزاده و همیشه واروژان

## «دیوار سنگی»

توى اين دیوار سنگی، نه دیگه پنجرهای نیست

همه خاموش و خسته، صدا تو حنجرهای نیست

میون این همه خسته، که تک و تنها نشستن

دو تا عاشق، دو تا مجنون، یکی شون تو، یکی شون من

صورتِ دیوار لطیفه، وجودش اما چه سنگه

سنگی که کلیدِ قفلش، بازی کردن تو یه جنگه

جنگِ با دل، جنگِ با ساز، با صدای عاشقانه

جنگِ با صدای فریاد، جنگِ با شعر و ترانه

من و تو چه عاشقونه، خوندیم از کوچِ جدایی

ولی زندونی شدیم ما، تو دیوار بی صدایی

تو چشامون پِ اشکه، میون این همه دیوار

می بینیم صور تامونو، تلخه که اینجوری دیدار

نشستن میون دیوار، کمترین فاصله مونه

بدونِ ترانه‌ی عشق، دل چه جور عاشق بمونه

اگه راهِ رفتن ما، جنگِ با صدا و چنگه  
من و تو اینجا می‌مونیم، بی‌صدا دنیا بی‌رنگه  
می‌ریم از یه راهِ دیگه، اینجا مُردن که گناه نیست  
واسه قلب دو تا عاشق، جز بهشت جایی پناه نیست  
شاید اونجا همه با هم، بخونن شعر و ترانه  
من و تو با هم بموئیم، توی حرفى عاشقانه

## «پُل»

بیا بینِ دستای ما، مهربونی پل بذاره  
تو نگاهِ آشنامون، پُر شه از ماه و ستاره  
تو صمیمی مثِ شبنم، روی برگِ تازه‌ی یاس  
من می‌شم همدمِ قلبی، که زلاله مثِ الماس  
توى لحظه‌های رخوت، بیا که با هم بمونیم  
بذار که قصه‌ی عشق، واسه همدیگه بخونیم  
گاهی خنده، گاهی گریه، زندگی واسه همینه  
گرمی عشقه که آدم، زشتی تلخ نبینه  
صدا کن اسممُ تا من، جونمُ واسه بذارم  
تا که هستی تو کنارم، من دیگه غمی ندارم  
توى تک‌تکِ دقایق، که پُر از فرصتِ نابه  
نذار تو گوشیت بخونه، عشق فقط توى کتابه  
تو منُ داری کنارت، واسه موندن تا همیشه  
من تو رو دارم، یه دنیا، حرمتِ چشات نمی‌شه

## «بی وفا»

تا بہت دل یکی داد، دل من<sup>ُ</sup> شکوندی

برو دیگه فهمیدم، تو عاشقم نبودی

بی وفا بودی از اول، من چقدر ساده بودم

گول اون چشمات<sup>ُ</sup> من، با دروغات خورده بودم

آخه بدرجور دروغات، برای من قشنگ بود

حیف که سنگ از اولم، برای پای لنگ بود

دیگه دوستیت ندارم، نمی‌گم سفر سلامت

دل<sup>ُ</sup> شکستی اما، نمی‌گم تا به قیامت

حیف از اون چشمای نازت، که دیگه همدم من نیست

نشنیدی فصل بهار که، موسٰم دل بریدن نیست

حالا من موندم و اینجا، پُره از ترانه‌ی غم

ولی نه! دنیا بزرگه، نمی‌میرم توی ماتم

یکی دستام<sup>ُ</sup> می‌گیره، که چشاش آبی دریاست

دلشم پاک و زلاله، مهربونی‌شم یه دنیاست

به تندیسِ ایرج جنتی عطایی

### «بهانه»

تندیسه‌ی عاشق شدن، جاری تو هر بیتِ غزل

صدای تو لالاییه، چشمای تو رنگِ عسل

بهانه‌ی گریه‌ی ابر، الگوی نقاشی رود

خاطرمُ تو دزدیدی، خاطری که شرطِ تو بود

آغازِ صفحه‌های درد، آخرِ شعرای سپید

دردم از اون لحظه‌ایه، که چشمِ خسته‌م تو رو دید

زندگی شب و سکوت، هوای یک رؤیای ناب

با تو فقط می‌شه نمرد، حتی توی لحظه‌ی خواب

خورشیدکِ قصه‌ی من، نوری که مهتاب به تو باخت

با تو می‌شه ستاره بود، با تو می‌شه دنیا رو ساخت

## «خوبِ من»

تو سایه‌ها قدم نزن، بیا بمون کنارِ من  
می‌دونی من دوست دارم، از رفتنت حرفي نزن  
توى همه ترانه‌هام، عکس توئه با این چشام  
بذار تا دنيا بدونه، که من تو رو خيلی می‌خوام  
قلبِ ستاره می‌شکنه، وقتی نگات مال منه  
آخه حسودی می‌کنه، شبِ من از تو روشنه  
چشمای تو يه دنيا ناز، دلم پر از راز و نياز  
منُ تو آغوشِت بگير، زندگی منُ بساز  
بغضتُ بشکن خوبِ من، دوست دارم رو داد بزن  
لباتُ رو لبام بذار، اينجوريه عاشق شدن

## «کاش»

کاش لحظه‌های رفتن، چشمای تو بسته نبود

میونِ شعر و زمزمه، صدای تو خسته نبود

کاش وقتی که دلت گرفت، وقتی از این دنیا بُرید

می‌شد که دستِ غصه رو، از رو قشنگیا بُرید

کاش آرزو قد می‌کشید، قدِ خدا، تا آسمون

کاش که می‌موندی پیشِ من، به خاطرِ عاشقی‌مون

کاش همه‌ی حرفای تو، ترانه‌های من می‌شد

اما کلامِ آخرین، قصه‌ی رفتن نمی‌شد

صبح اگه راه می‌رسید، با تو ستاره می‌شدم

کاش واسه اون روح سپید، عمرِ دوباره می‌شدم

کاش اشکِ من رو گونه‌هام، به خاطرت جاری نبود

کاش که هوای خونه‌مون، از عطرِ تو خالی نبود

کاش تو همین سکوتِ تلخ، خنده‌ی تو سر می‌رسید

یا خیلی زود دنیای من، بی‌تو به آخر می‌رسید

## «رفت»

اونی که قصه‌م از بر می‌خوند

اونی که صداش تو گوشم می‌موند

اونی که من تا خورشید می‌رسوند

رفت و حتی یه بارم نگام نکرد

اونی که یه لحظه تنها نمی‌ذاشت

اونی که دل با نگاش غصه نداشت

اونی که سکوتشم معجزه داشت

رفت و حتی یه بارم نگام نکرد

اونی که واسه دلم بهانه بود

اونی که حرفای عاشقانه بود

اونی که رنگِ چشاش، قشنگ‌ترین ترانه بود

رفت و حتی یه بارم نگام نکرد

اونی که شعرِ محالِ من بود

اونی که رویای خوابِ من بود

اونی که ستاره‌ی شبای تارِ من بود

رفت و حتی یه بارم نگام نکرد

اونی که مهتاب<sup>۲</sup> شرمنده می‌کرد

اونی که شیطون<sup>۳</sup> هم بنده می‌کرد

اونی که غصه‌ها رو، ترانه‌ی خنده می‌کرد

رفت و حتی یه بارم نگام نکرد

## «سهمِ من»

سهمِ من وحشت و تردید نبود

سهمِ من عاقبت بید نبود

من که کافر بودم و بی‌دین، لیک

سهمِ من دوزخِ تبعید نبود

این‌همه زندگی، این‌همه عشق

سهمِ من مسلحِ جاوید نبود

پرندۀ، آسمان، آبی، زلال

سهمِ من ابری که بارید نبود

با همه مردانگی‌های زمین

سهمِ من مردی که ترسید نبود

شب شدم در کوره راهِ عاشقی

سهمِ من او که مرا دید نبود

دل سپردم با هزاران آرزو

سهمِ من اعدامِ امید نبود

کارهایم همه بیهوده و پست

سهمِ من سیبی که او چید نبود

به شهیار قنبری، داریوش اقبالی و واروژان

### «خاکِ بهشت»

طعمِ غربت مالِ من، زندگی، بی‌غم مالِ تو

این جهنم مالِ من، خاکِ بهشت مالِ تو

اهلِ طاعونی این قبیله‌ی دربهدرم

توبی اون نشسته تو خاکِ من و قبله‌ی من

پوستم از جنسِ دله، پوستِ تو از جنسِ ستم

زخمم از غربته، آذوقه‌ی تو ریشه‌ی من

طعمِ غربت مالِ من، زندگی، بی‌غم مالِ تو

این جهنم مالِ من، خاکِ بهشت مالِ تو

تو به فکرِ بردن مسافراتی به بهشت

من به فکرِ آسمونم، اگه بارون بزنه

چشمِ من منتظره، کاش یکی از راه برسه

منُ توی رویاهم تا روی خاکم ببره

طعمِ غربت مالِ من، زندگی، بی‌غم مالِ تو

این جهنم مالِ من، خاکِ بهشت مالِ تو

شهرِ تو شهرِ سیاه، خنجرash رو به خدا  
شهرِ من غربتِ دور، اما دستا به دعا  
نفسِت مثلِ حریق، نفسِ لمسِ نسیم  
مونده حرفام تو سکوت، مثلِ شعرای قدیم  
طعمِ غربت مالِ من، زندگی، بی‌غم مالِ تو  
این جهنم مالِ من، خاکِ بهشتِم مالِ تو  
نباید تن بسپرم به غربتِ دستای تو  
تو رو باید که شکست، از روی خاکِ من برو  
شعرِ من دوست نداره، زخمی خشمِ تو بشه  
حالا با هر نفسِم گُرمی گیرم ثانیه رو  
طعمِ غربت مالِ تو، زندگی، بی‌غم مالِ من  
این جهنم مالِ تو، خاکِ بهشتِم مالِ من

## «اجازه»

بذار که تنها بمونم، کنار شب‌گریهی تو  
فرصت بده عاشق بشم، یه بار دیگه از سرِ نو  
شبات زندونی کنم، تو شادیِ صبح سپید  
غمات قربونی کنم، به اسمِ اون که تو رو دید  
بذار دوباره ستاره، تو کنج چشمات بشینه  
عاشق پاپتی تو، از اون لبات گل بچینه  
مهتابِ آسمون بیاد، سنحاقِ گیسوی تو شه  
این عاشقِ دیوونه باز، لايق اون قلب تو شه  
بذار حریرِ عشق من، به پای تو عریون بشه  
نبینم اون چشمای ناز، دیگه به غم گریون بشه  
کولهی سنگین غم، بذار از دوشیت بردارم  
یه عالمه شادی رو جاش، رو طاقِ ابروت بذارم  
بذار سحر از دیدنت، همیشه دیوونه بشه  
هر کی جدایی رو بخواه، الهی بی‌خونه بشه

بذر که خورشید واسه صبح، اجازه از چشات بخواه

اگه چشات صبح نخواست، هیچ موقع اون بالا نیاد

فقط بذر یه بار دیگه، عاشق خندههات بشم

در بهدرِ نگاهِ تو، فدای لحظههات بشم

بذر کنارت بمونم، غصه رو از یاد ببرم

نازِ همه خوبیات، به قیمت جون بخرم

## «بوسه»

می‌تونستی از من سکوت<sup>۱</sup> بگیری، فقط با یه بوسه

می‌تونستی چشم‌ام<sup>۲</sup> آینه ببینی، فقط با یه بوسه

چشام غرق<sup>۳</sup> اشکه، لبام التمامسه

بعدِ تو شبها، لبالب هراسه

می‌تونستی ماه<sup>۴</sup> واسه من بیاری، فقط با یه بوسه

می‌تونستی ستاره، تو شب‌هام بکاری، فقط با یه بوسه

دستات خالی از ماه، شبیم بی‌ستاره

بی‌تو آسمونم، فقط غم می‌باره

می‌تونستی از غم ترانه بسازی، فقط با یه بوسه

می‌تونستی دل رو دوباره بیازی، فقط با یه بوسه

نشد غم ترانه، دلم پر ز آهه

زندگی دیگه سیاهه، تباھه

می‌تونستی شب رو سپیدی بپوشی، فقط با یه بوسه

می‌تونستی تا صبح به شمعم بسوزی، فقط با یه بوسه

دلت دیگه رفته، سحر هم تو راهه

شب بی‌تو بودن، سراسر گناهه

به شادمهر عقیلی

### «تلافی»

با کدوم قصه شروع شد، رفتنم از آسمونت

منی که دل بسته بودم، به تمام خاک و خونت

اشتباه از اون شبی بود، که از صدای من می‌ترسید

آخه جز رنگ سیاهش، رنگ دیگه‌ای نمی‌دید

واسه گم کردن اسمم، همیشه بهانه می‌خواست

از ترانه خالی بود و من<sup>ُ</sup> بی ترانه می‌خواست

شیشه‌ی دلم رو می‌شکوند، نمی‌گفت طاقت ندارم

با نگاش به من می‌گفت که اشکت درش میارم

من<sup>ُ</sup> از خاطره دزدید، راهی حادثه‌ها کرد

به خیال خام قلبش، آخرش مشتم<sup>ُ</sup> وا کرد

اما من بیدی نبودم که به این بادا بлерزم

تازه این اول راه بود، من غرورم<sup>ُ</sup> شکستم

غمام<sup>ُ</sup> تلافی کردم، توی موجی از ترانه

همه‌ی اشکام<sup>ُ</sup> خوندم با صدایی عاشقانه

عکسمُ زدم به دیوار تا که از غصه بسوze

شبی که سبب شد عشقم، چشمشُ به در بدوزه

حالا من از اونجا دورم، خاکی که بسته به جونم

ولی تو غربتِ خستهم تا ابد از تو میخونم

### «خسته‌ام»

من از گلایه خسته‌ام، من از ترانه خسته‌ام

از این‌همه شکستگی، از آشیانه خسته‌ام

من از حروفِ عاشقانه خسته‌ام

من از غرور خسته‌ام، من از عبور خسته‌ام

من از دورنگی سنگِ صبور خسته‌ام

من از مرثیه‌های بی‌حضور خسته‌ام

من از نبوغ خسته‌ام، من از دروغ خسته‌ام

من از چشم‌های بی‌فروغ خسته‌ام

من از سیاهی شهرِ شلوغ خسته‌ام

من از شعار خسته‌ام، من از بهار خسته‌ام

من از شنیدنِ صدای تار خسته‌ام

من از اسبِ بی‌سوار خسته‌ام

من از توحید خسته‌ام، من از خورشید خسته‌ام

من از تقدیس نومیدانه‌ی امید خسته‌ام

من از دلواپسی‌های پر از تردید خسته‌ام

من از دعا خسته‌ام، از ادعا خسته‌ام

من از خدای بی‌خدا خسته‌ام

من از رسیدن به ناکجا خسته‌ام

من از تمامِ ناتمامِ من خسته‌ام

من از حماسه‌ی عاشق شدن خسته‌ام

من از بودن، از نبودن خسته‌ام

## «خاتون»

رو لبای بسته‌ی من، پُر شعره واسه گفتن  
ولی واژه‌های سنگین، بیخود از نفس می‌افتن  
تا نگاهت گُر می‌گیره، دلِ من می‌خواهد بمیره  
قافیه جونی نداره، پای چشمای تو گیره  
تا که غمگین می‌شه بارون، تو می‌شی افسانه! خاتون  
پیش چشمِ تو حقیره، عشقِ لیلی واسه مجنون  
با یه چشمکِ ستاره، می‌شم عاشقت دوباره  
آخه تو هر نفس از عشق، دلِ تو یه خونه داره  
تا صدات ترانه‌سازه، دفتر شاعری بازه  
خاتون اما راه چشمات، واسه من دور و درازه  
تو مثِ الهه‌ی ناز، پُری از شهوتِ پرواز  
کاش می‌شد که قصه‌ی من، با تو از نو بشه آغاز  
با نوازش نفس‌هات، دستمُ بگیر تو دستات  
نت به نت، واژه به واژه، قصه مدیونه به حرفات

## «قصه‌ی ترانه»

دیگه هیشکی واسه شعرash، قافیه نمی‌نویسه

برمی‌داره از ترانه، واژه‌هایی که عزیزه

اگه چشمات بگن آره، میارم ماه و ستاره

هیچ‌کدام کاری نداره، تو فقط بگو یه آره

چشات حرمت زمینه، قلب من عاشق‌ترینه

دل من تو عمق حرفات، معنی عشق می‌بینه<sup>۱</sup>

دیگه حرمتی نداره، نت به نت، خط به خط احساس

انگاری هر کی توی دنیاس، دلی داره جنس الماس

تو از شهر غریب بی‌نشونی می‌رسی

دستات دستام می‌خواهد، می‌دونم که بی‌کسی

غريبی آشنا، دیگه پیشمنیا

می‌گفتی که تنها‌یی، نداره دلواپسی<sup>۲</sup>

دیگه ریتم و رقص و شادی، شده تکراری و عادی

۱ - بر اساس ترانه‌ی «به من نگو دوست دارم» با صدای داریوش اقبالی

۲ - بر اساس ترانه‌ی «غريبه آشنا» با کلام اردلان سرفراز و صدای گوگوش

از رو دستِ هم نوشتن، شده کارِ ما زیادی

من که تو رو پرستیدم، جز تو کسی نمی‌دیدم

واسه کویرِ دلتگیت، مثِ بارونی باریدم

بیا دست بذار تو دستام، می‌دونی من تو رو می‌خواهم

از همیشه بودن<sup>۳</sup> تو، شده ترانه من حرفام

دیگه قصه‌ی ترانه، قصه‌ی بره و گرگ نیست

آخه واژه‌های تازه، دیگه اونقدرا بزرگ نیست

اما تو این راهِ تکرار، یه چراغی پا به ماهه

یه بغل ترانه بارون توی راهه، بی‌گناهه

هنوزم پیدا می‌شه باز، دستی که ترانه سازه

واژه وقتی می‌نویسه، عشقه که دل<sup>۴</sup> می‌بازه

آره اینجا دیگه هیشکی، قافیه نمی‌نویسه

ولی شاعرایی داره، که ترانه‌شون عزیزه

## «وقتی به من رسیدی»

وقتی به من رسیدی، من از من مُرده بودم

غم چشاتُ تو خواب، تا رؤیا برده بودم

وقتی به من رسیدی، آسمونم سیا بود

حسرتِ بوی گندم، تو چشمِ آدما بود

وقتی به من رسیدی، ترانه رنگِ خون بود

خشم تو نگاه مردم، مرثیه‌ی جنون بود

چه عاشق و چه معصوم، به پیکرم دمیدی

چه مهربون با نگات، بدی‌هامُ ندیدی

با لمسِ چشمای تو، آسمون آبی رنگ شد

گونه‌ی خشکِ زمین، با گریه‌هام قشنگ شد

پل زدی به ترانه، با گرمی وجودت

زندگی باز شروع شد، جاری شدم تو رودت

وقتی به من رسیدی، غم دیگه معنا نداشت

خدا خودش دوباره، عشقُ توی دلم کاشت

### «همیشه»

همیشه فکر می‌کنم، که بین ما نفس نبود  
ترانه رنگ بوسه بود، دلهره‌ی قفس نبود  
سکوت، لمسِ واژه بود، تو اضطرابِ معجزه  
برای لحظه‌های ما، سال‌ها دقیقه، بس نبود  
همیشه فکر می‌کنم، سحر چه پر ستاره بود  
طراوت نگاه تو، زندگی دوباره بود  
تلخیِ بعضِ شب شکست، تو صبح شونه‌های تو  
رقص گل و شعر و نسیم، با تو چه دلبرانه بود  
بشمیر تو این همیشه‌ها، اشکِ منُ با بوشه‌هات  
فریاد بزن عاشقی رو، تو قحطیِ زمزمه‌هات  
همیشه فکر می‌کنم، چه شد هوای چشمِ تو  
نگاهم از تو گم شد و زندونی شد طلسِ تو  
تمامِ قلبِ من چکید، از آسمانِ آبریت  
گناهِ پاکِ عاشقی، نوشته شد به اسمِ تو

همیشه فکر می کنم، که قلبِ تو چرا شکست  
چرا به سِحرِ چشمِ تو، فکرِ غریبیه دل نبست  
دستِ من از تو گرفت، دستِ تو رو از عاشقی  
قربونی کرد زندگی رو، با تلخی همین که هست  
بشمیر تو این همیشه‌ها، اشکِ من با بوسه‌هات  
فریاد بزن عاشقی رو، تو قحطی زمزمه‌هات

## «خوابِ من»

خوابِ من از چشات پُر، ستاره بارونه شبم

تو گرمی دستای تو، زندونیم، پر از تَبم

بی تو ترانه، اشک و غم، پاییزیه بی تو بهار

آرزوهای را به محال، مثل رکابِ بی‌سوار

دلم پُر از تنفسه، تو ابری هوای تو

می‌باره روی گونه‌های، اشکِ چشام برای تو

به قلبِ من سَری بزن، تو پرسه‌های عاشقی

تو زنده رؤیای منی، تو معنی دقایقی

به ایرج جنتی عطایی، ابراهیم حامدی و واروژان

### «تازه کن»

قلبِ تو قلبی شکسته، چشمت اما پُرامید

تازه کن ترانه‌ها رو، روی کاغذِ سپید

اون ورِ دیوارِ سنگی، توی دریای شناور

اون ورِ شبای غمگین، توی گلبرگای پَرپَر

برای به هم رسوندن، دستی شاید باشه شاید

واسه عاشقانه خوندن، شعری باید باشه باید

که تمومِ واژه‌ها رو، جای قافیه بذاره

واسه کُشنن تباھی، غزل و غزل بباره

قلبِ تو قلبی شکسته، چشمت اما پُرامید

تازه کن ترانه‌ها رو، روی کاغذِ سپید

غربتِ خسته صمیمی، ولی عشقش بی فروغه

تمومِ ستاره‌های مون، توی آسمون دروغه

این سفر شاید فراره، واسه از قفس پریدن

چشمُ رو حادثه بستن، تاریکی‌ها رو ندیدن

توى اين سكوت دلگير، كه ترانه همنفس نىست

شعرى شايد باشه شايد، شعرى كه قافيهبس نىست

قلب تو قلبى شكسنه، چشمت اما پراميد

تازه کن ترانهها رو، روی ڪاغڏ سڀد

## «شب»

صبح من بود و نشد اون چیزی که دلم می خواست

دیگه دستای من و دستای اون از هم جداست

نه دیگه! چشماں اون رفت بشه مالِ دیگرون

حالا من موندم و این ترانه و یک دلِ خون

همه زندگیم شکست و نرسید کسی به دادم

کجا گم شد رنگ چشماش که نمونه حتی یادم

واسه گریه پُر شعرم، قطره قطره مثِ بارون

مثِ فریادم و بیجا، تو سکوتِ یک خیابون

به شب امیدی ندارم، شبِ من همهش سیاهه

نه دلِ من می شه آروم، نه که مهتاب توی راهه

اگه خورشیدُ می دیدم، توی این شبِ مهآلود

با غرور بهش می گفتم، این منم که عاشقت بود

کاش می شد با یه اشاره، نور از سادگی دزدید

به تموم این سیاهی، مهربونیا رو بخشید

ولی افسوس که شبِ من، خیلی تاریکه و بی‌رحم

نه دارم از آسمون نور، نه دارم از عاشقی سهم

شب رسید و من چکیدم، از سه قطره خونِ بی‌رنگ

همه‌ی قصه همین بود، گم و گیج و خسته و منگ

## «من ببر»

زدیم به جاده همسفر، من و تو بی ترس خطر

تا تهِ جاده‌ی خوشی، من ببر، من ببر

من ببر تا خود نور، یه جای پرت و سوت و کور

یه جایی که غم نباشه، حتی تا قله‌های دور

من ببر تا دلخوشی، تا ته این غصه‌کشی

تا مرگِ قصه‌ی بدِ عاشق‌کشی، عاشق‌کشی

من ببر به کودکی، به قصه‌های آنکی

به دنیای قشنگی که، یکی بود و نبود یکی

من ببر به اضطراب، هوای نمره و کتاب

جایی که تنها نباشم، با فکرش حتی توی خواب

من ببر به خاطره، یکی تو باد منتظره

کشیدن قلب و یه تیر، یادم بده، یادم بده

من ببر به خواب‌مون، تا خود میراث جنون

برای خواب ابریشم، بمون بسازیم سایه‌بون

من ببر به فصلِ شب، سوختنِ توی تاب و تاب

گندم و بوی خوب اون، عشق در امتداد شب

من ببر به زندگی، بدون فکر بندگی

مردن آدمای بد، از رو لج و یهندگی

من ببر به مستطیل، سبزی ناب و بی بدیل

به قرمزی که تا ابد، دوستش دارم من بی دلیل

من ببر به قبل از این، به زندگی یعنی همین

غرقه‌ی راز گل سرخ، چشمات وا کن و بین

من ببر بی ادعا، بی التماس و بی دعا

میگن که راهمون کجه، ولی هنوز با ماست خدا

من ببر خود بهشت، اونجا که خاکم سیرشت

مهربونی کرد و خدا، اسم ما رو اونجا نوشت

بمون با من تو این سفر، تو این گزار پر خطر

تا ته جاده‌ی خوشی، من ببر، من ببر

## «رؤیای تر»

شب را به سر نکش، بر دیوارِ خواب

رؤیای تر نکش

ماتم نده به عشق، باران از آفتاب

هدیه نده به عشق

با سایه‌ها نباش، با شامِ آخرین

تو پابه‌پا نباش

خنجر به دست نگیر، با خشمِ آتشین

از من چه هست، نگیر

ویرونگی نکن، با چشمِ سربه‌زیر

دیوونگی نکن

از اشکِ من نپرس، با گونه‌ی کویر

شوخي نکن، نپرس

تنهم نزار نرو، از لمسِ اولین

حسرت نزار نرو

با من نگو که رفت، از کوچ بهترین

عشقم، نگو که رفت

شب را به سر نکش ... بر دیوار خواب ... رؤیای تر نکش

به بھانھی دیدن فیلم **Bordertown**، با بازی جنیفر لوپز (J-Lo)

### «مرز شب»

دنبالِ یه سوژه بودم، واسه فروشِ بی‌نظیر

اینُ خبرنگار می‌گفت، تو جمعِ واژه‌های پیر

زردیِ من، زردیِ تو، زرده تمومِ صفحه‌ها

آگهیا، روزنامه‌ها، رو جلدِ این مجله‌ها

میون مردمای خوب، هزار تا بی‌هویته

می‌کُشنه هر کی که بخواه به لمسِ دستاش تن نده

دختر کِ تو آینه رو، کی بود که ساده سر برید

نمُرد و از ریشه شکُفت، جز آینه هیشکی ندید

سوپر ستاره‌ی هنر، قلم رو تو دستاش گرفت

به مرز شب رسید ولی، ترسُ از زانوهاش گرفت

خطر، خطر، مأمور کجاست؟ دنبالِ ردِ پایِ ماست

می‌گه که سرنخِ حریق، تو دستِ سازمان «سیا»ست

سر که بخوای در بیاری، از ته و تویِ ماجرا

به مرگ راضیت می‌کُن، بی‌صلوات و بی‌دعا

دخترک و منجی تو شهر، مثلِ دو تا برهی پاک

مردای بی‌ستاره باز، می‌شن دیوونه و هلاک

کاری به انسان ندارن، که کفِ دست حقوقشه

شب توی راهِ پُر لجن، هرچی می‌شه بذار بشه

آخرش اون سرمایه‌دار، سوخت و به آینه رسید

روزنامه پر شد از خبر، روشن شد چشمای امید

اما دوباره عاطفه، زیرِ یه عالم پستی مُرد

فیلم که به آخرش رسید، خواب مردمُ با خودش بُرد

باز تو تمومِ صفحه‌ها

زرد شده رنگِ خبرا

جي-لو به بوسه‌ش نرسيد

انگار کسی فیلمُ ندید

به رئیسِ مسعود کیمیایی

### «رئیس»

من با تو تا خماری، پیاده سر رسیدم

دولتی چشات بود، که من شب ندیدم

توی سرنگ و بوسه، من از رفیق بریدم

ریتمِ خلاف و عشق، بی‌سر و ته شنیدم

پدر برام یه عکس بود، گم شده بود رو طاقچه

انگار که خاطراتم، مُرده بودن تو با غچه

سینما رو گرفتن از فیلمای رو پرده

دربه‌درم، پریشون، هوای بعض چه سرد

دلم واسه یه آواز، میون کوچه تنگه

کی گفته این شهرِ ما، با زشتیاش قشنگه؟

قشنگه من بمونم، سرِ یه سوزنِ چرک؟

تا که تو رو بذدن، تو ازدواج این پلک

من اعتراضِ ظلمم، تو آینه‌ی تموم قد

هدف همیشه حرفه، مُردنِ آدم بد

یکی میونِ دستام اسلحه رو نشون کرد

تو رو ازم بغل کرد، منُ بیآشیون کرد

یکی که قدِ دنیا سَم توى واژه داره

یه عالمه جهنم از چشمِ اون میباره

تو ضربه‌های چاقو، وقتی گلوله پژمرد

حکمِ رئیس منُ به، تن پوشِ سایه می‌سپرد

اما اون عکسِ کهنه، انگاری مُردنی نیست

زخمِ تنِ رفاقت، دیگه شمردنی نیست

دارم رو کول بابا، من از چشات می‌خونم

من با تو تا همیشه، تا بوسه‌هات می‌مونم

## «باید»

باید که دور بریزمت، از تو تموم خاطرات

باید فراموشم بشه، پنجره‌ی سرخ نگات

تا وقتی عاشقانه بود، آسمونم بودی هنوز

دستات دیگه ترانه نیست، که از شبام بسازه روز

چه رفتنی شدی برام، با اینکه رفتنت نبود

نگامُ دزدیدم ازت، چه دلبرانه و چه زود

می‌دونی سخت بود واسه من، از خنده‌هات دل بکنم

آخه می‌گفتم واسه تو، به سیمِ آخر می‌زنم

زدم به سیمِ آخر و ریتم از دورنگی غصه خورد

هوای سردی یه غروب، تو رو ازم گرفت و برد

نخواست دیگه این دل من زندونی شه تو بوسه‌هات

آخ اگه بارون باره، یکی دیگه مُرده برات

اما من از تو گریه‌هام، بند نمیاد تا سرنوشت

تا دستنی که به خاطرت، بعضی ترانه رو نوشت

باید که دور بریزمت از تو تموم خاطرات

باید فراموشم بشه، پنجره‌ی سرخ نگات

«پُر»

پُرم از دلهره، تشویش

پُر از ابرای سیاهی که نشستن روی بختم، ولی بارون نمی‌بارن

پُرم از سکوتِ فریاد

پُر از آدمای خسته، که شکستن و چراغی، توی دالون نمی‌ذارن

پُرم از مرگِ قناری

پُر شب‌های تباھی که تو خوابم، به امیدِ صبح می‌خندن

پُرم از زوزه‌ی تردید

پُر میله‌ی قفس که، در آسمون باز، به چشای من می‌بندن

پُرم از غمزه‌ی بی‌روح

پُر از آهنگای غمگین که تمومِ خاطراتن

پُرم از سیاه و مشکی

پُر از سُتای رنگی که مثِ تکیه به بادن

پُرم از من، پُرم از تو، پُرم از ما

مثِ باروتی که مونده تو هزار سال زیرِ بارون

مثِ شب‌نمی که رفته توی تاریکی ناودون

مېڭ قايقى كە گۈم شد توى دلتىنگى دريا

مېڭ شكلكى كە پەزد ميون زشتى ابرا

پۇرم از دلھرە، تشویش...

## «تحقیر»

اشک توی چشمات، شک تو نگاشه

غمگین‌تر از اون، بعضی صداته

حرفی برای گفتن نمونه

اون که باهاته، فقط خداته

ستاره امشب، تو آسمون نیست

برای خوابم، یه سایه‌بون نیست

شکسته قلبت، پر از ترانه

فریاد درده، نه این جنون نیست

وقتی شب تو، روز ببینه

وقتی که خورشید، رو شب بشینه

فصل شکستن، تو اوج غربت

سقوطِ تلخ زندگی اینه

عمری تو بودی، رؤیای بودن

تنها بهونه برای خوندن

حرفات غزل بود، شیرین و زیبا

خواب و خیال بود، تو رو ربودن

اما زمونه رسمي چنین داشت

لبخندُ از رو لبِ تو برداشت

شادی رو دزدید، خوابت رو آشفت

جای شقایق، شب رو زمین کاشت

بابا که نان داشت، در سایه جان داد

مادر چه شد، آه، روح و روان داد

آری سرنوشت، با تو چنین کرد

ارزان گرفت و اما گران داد

مسافری تو به شهرِ ظلمت

مهمانِ دستِ تحقیرِ غربت

هنگامه‌ای که عشقش سیاهه

نه رنگِ انسان، نه با محبت

اشک توی چشمات، شک تو نگاته

غمگین‌تر از اون، بعضِ صداته

حرفی برای گفتن نمونه

اون که باهاته، فقط خداته

## «گلوله»

باشکوه مثل گلوله، توی قلب من نشستی  
خواستم از عشقت بمیرم، رفتی این دل شکستی  
تو نبرد عاشقانه، با چشات اما شکستم  
بعدِ رفتن تو دیگه، دل به هیچ کسی نبستم  
آره تو مثل گلوله، او مدی به قصدِ جونم  
عشق توی نگاه اول، گفته بود تنها می‌مونم  
قلب من منتظرت بود، وقتی تو هدف نشستی  
اما تو به روی قلبم، چشمای نازِ بستی  
حرفای تو این ترانه، واسه نفرین نگات نیست  
هنوزم هیشکی تو دنیا، مثل من، ماتِ چشات نیست  
عشق من مثل گلوله، او مد و شکست و رفتیش. اما من مثل یه عاشق، واسه کم داشتن  
دستاش، تا تونستم گریه کردم.

به احمد شاملو، فرهاد مهراد و اسفندیار منفردزاده

## «یه شب شد مهتاب»

یه شب شد مهتاب

ماه او مد تو خواب

گفت که می بره

من آسمون

اونجا که خداس

با ما مهربون

از پشتِ دیوار

در میاد بهار

اونجا می باره

ابر گریه دار

چه عاشقونه

چه دل بیقرار

منتظرِ یار

مونده تا بیاد

مثلِ به پری

روی اسبِ باد

\*\*\*

یه شب شد مهتاب

ماه او مد تو خواب

قول داد ببره

منُ رودخونه

اونجا که خدا

آواز می خونه

از آبی آب

سبز می شه زمین

می گه عاشقا

عاشق بموئین

به جای حسرت

مثِ یه امید

تو دلِ مردم

بمونه سپید

\*\*\*

یه شب شد مهتاب

ماه او مرد تو خواب

اما من بُرد

ته جهنم

گفت که بهشتہ

نشد باورم

همه جا سکوت

همه جا وحشت

یه دل سیا

تو عمق سحر

جلو چشم من

بی حُجب و حیا

با خط درشت

نوشت رو دیوار

عمو یادگار

خوابی یا بیدار

\*\*\*

خوابیم و بیدار

ای دل سیا

گنگیم و تبدار

ای دل سیا

\*\*\*

اما آخرش

این دل سیا

می‌میره یه روز

تند و سینه‌سوز

خورشید می‌تابه

توى آسمون

این دل سیا

می‌میره یه روز...

## «می‌ذاری؟»

سفره‌ی همیشه خالی، تا همیشه بدبیاری  
زندگی غیرِ مصیبت، واسه من چی تازه داری  
عین ساده‌های قصه، شده باورِ من انگار  
همه چی خوبه و زیبا، مث ابرای بهاری  
بازم چشمامُ می‌بندم، به روی غمام می‌خندم  
آسمون آخه چرا تو، رو دلم غصه می‌باری  
من کنار رودم اما، پُر لب‌تشنگی و تَب  
دوای دردمه می‌گن، روزی چند تا دوهزاری  
می‌دونم سخته ولی من، دیگه چاره‌ای ندارم  
می‌تونی از اون جهنم، یه کمی شادی بیاری  
بدارم تو چشمِ خسته‌م، تا که اشکامُ نفهمه  
تو که خنده رو لباته، بگو از کدوم دیاری  
طاقتی برام نمونده، جونِ من به لب رسیده  
می‌خوام اینجا من بمیرم، آقای رئیس می‌ذاری؟

## «برگرد»

وقتی تو رفتی، ستاره هم رفت از عمق رویام

برگرد کنارم که بی تو خشکم، من با تو دریام

با چشمِ من باش، مثل همیشه، وقتی که خسته‌م

تو که نباشی، در رو به روی زندگی بسته‌م

وقتی تو رفتی، گلایه او مد، نشست رو لبها م

ترانه‌ی غم، شد توی خونه، همدم شبها م

دستات بگذار وقتی که سردم، بازم تو دستم

آغوش من باش، منی که بی تو، در خود شکستم

وقتی تو رفتی، برگشت کنارم، دوباره غم‌ها م

بین تو نیستی، پر از سکوتم، وقتی که تنها م

تا آخر خط، هر جا تو باشی، من با تو هستم

بیا بسازم از نو دوباره، من با تو مستم

برگرد کنارم، با تو بهارم

وقتی نباشی، بی برگ و بارم

## «برات می نویسم»

برات می نویسم از وقتی که رفتی  
از وقتی دلم رو، چه آسون شکستی  
برات می نویسم از ابرای پاییز  
که شب زیر بارون، غمام می شه لبریز  
برات می نویسم از چشمای خیسم  
از اشکی که بی تو، تو غربت می ریزم  
برات می نویسم از روزای تارم  
که بی تو خودم رو، به شب می سپارم  
برات می نویسم از دردِ نفس گیر  
از این سرنوشتی، که می سازه تقدیر  
برات می نویسم تموم شد ترانه  
تموم شد صدایی، که بود عاشقانه  
برات می نویسم که برگردی پیشم  
که با من بمونی، که من بی تو هیچم

## «قافیه»

تو قافیه گم شده باز، اون که می خواستمش یه روز

می گفت که دیر و زود داره، اما نداره سوخت و سوز

می گفت چشاش مال منه، جز من کسی رو نمی خواد

دروغ می گفت دوسم داره، یه عالمه خیلی زیاد

تو قافیه گم شده باز، بعد هزار تا خاطره

اون که می موند منتظرم، پشتِ سکوتِ پنجره

می گفت دلش بدون من، پر از غم و شکایته

می گفت که عشق من و اون، واسه خودش حکایته

تو قافیه گم شده باز، همدمِ تنهایی من

اونی که مهتاب شده بود، دلیلِ بی خوابی من

می گفت که بی من زندگی، واسه ش مثِ جهنمه

اما من از دو رنگیاش هر چی بگم بازم کمه

## «هزار لحظه مرگ»

آن‌ها که با ترانه زندگی ندیده‌اند

عشق را درون آشیانه سر بریده‌اند

از لحظه‌ای تپیدن قلب و هزار لحظه مرگ

تصویر خود بر آینه‌ی دنیا کشیده‌اند

آن‌ها که بوی گندم ما را جویده‌اند

اکنون به مرز جنون و خدا رسیده‌اند

ابليس مسلک و درویش ظاهران

از روح خود به کالبدِ خامان دمیده‌اند

آن‌ها که پا به سر تا به فلک دویده‌اند

بر سفره، شام آخرین روزگار چیده‌اند

وین راست‌قامتان قاتلِ انس و جن

چون سجده می‌روند، زار و خمیده‌اند

آن‌ها که قسمتِ ما را خریده‌اند

نابخردی از این مردمان شنیده‌اند

با بال پرگرفته از رنج دیگران

بر آسمان آبی خیال پریده‌اند

آن‌ها که با ترانه زندگی ندیده‌اند

عشق را درون آشیانه سر بریده‌اند

از لحظه‌ای تپیدن قلب و هزار لحظه مرگ

تصویر خود بر آینه‌ی دنیا کشیده‌اند

## «بعضی وقتا»

بعضی وقتا خودتی، ستاره قلب و مهربون

بعضی وقتا نمی دونم که چرا، گم می شی توی آسمون

بعضی وقتا دل من، تنگ می شه و اسه خنده هات

بعضی وقتا نمی خوام خنده بشینه رو لبات

امون از این بعضی وقتا

می گیرن شادی رو از ما

کاش خودت بودی همیشه

واسه م، هیشکی تو نمی شه

بعضی وقتا چشمِ تو دریای آبی شمال

بعضی وقتا عشقِ من به چشمِ تو، رو به زوال

بعضی وقتا حادثه تو قلبِ من رو به نگات

بعضی وقتا می میره، عشقی که دارم به صدات

امون از این بعضی وقتا

می گیرن شادی رو از ما

کاش خودت بودی همیشه

واسه‌م، هیشکی تو نمی‌شه

بعضی وقتاً حرفِ تو، توی دلِ من می‌شینه

بعضی وقتاً ادعات، خنده رو از لب می‌چینه

بعضی وقتاً می‌میرم، وقتی چشات بارونیه

بعضی وقتاً اشک تو، خون هم باشه قانونیه

امون از این بعضی وقتاً

می‌گیرن شادی رو از ما

کاش خودت بودی همیشه

واسه‌م، هیشکی تو نمی‌شه

## «چاره»

من واسه چشمات توی خواب، یه خونه ساختم روی آب  
از خواب پریدم و شکست، هرچی می خواستم تو سراب  
دنیا پر از سیاهی شد، پر از جنون و ادعا  
ترانه هام رنگ شبن توی سقوط و انزوا  
من دیگه دلتنگم از این ترانه های شب زده  
بیا و دل بکن برو، یه شعر خوب یادم بد  
یه شعر که جای قافیه ش نه تو باشی نه بوسه هات  
من دیگه تنها نباشم با گریه و دلتنگیات  
من می خوام از رؤیای تو خودم رو آواره کنم  
درد تمومِ دنیا رو با تنِ تو چاره کنم  
بذار با بوسه های تو قصری بسازم تو بهشت  
تا که خدا خسته بشه از این ویرونیای زشت  
از رنگِ چشمات می ذارم آبی رو توی آسمون  
واسه قناریای گم یه جایی باشه آشیون  
لمسِ نفس هات بذار مثلِ نسیم من بدمم  
گیتار بردارم و من، به سیمِ آخر بزنم

تند و سریع و آتشین رقصُ به جادو بگیرم

برای عشقِ توی جنگ، تو دلهره من بمیرم

گرمی دستاتُ می خوام، من بذارم کنار شط

بسه هراس و توب و تانک، مرگِ آدم اولِ خط

بین دیگه تو شعر من، قافیه از چشمِ تو نیست

اما مگه قشنگیاش، همیشه به اسمِ تو نیست؟

## «برو دیگه»

برو دیگه ای ستاره، برو از خوابم تو بیرون  
نمی‌خوام به خاطر تو، همه رؤیام بشه ویرون  
برو دیگه ای ترانه، برو از دفتر شعرم  
نمی‌خوام نوشته‌هایم، پُر شه از گریه و ماتم  
برو دیگه ای مسافر، برو از جاده‌ی خورشید  
نمی‌خوام چشام بباره، از اینکه یه روز تو رو دید  
برو دیگه ای غریبه، برو از کوچه‌ی صبحم  
نمی‌خوام یادم بمونه، حرفا‌ی که با تو گفتیم  
برو دیگه ای پرستو، برو از تو آسمونم  
نمی‌خوام دیگه تو پرواز، من کنار تو بمونم  
برو دیگه ای مترسک، برو از صحنه‌ی سبزم  
نمی‌خوام با بودن تو، حتی از خودم بترسم  
برو دیگه ای سیاهی، برو از تابلوی امید  
نمی‌خوام با تو بخشکه، گلی که تو با غچه رویید

## «مالِ منی»

می دونی دوست دارم عاشقتم، کم یا زیاد، مالِ منی  
قدمات روی چشمam می ذارم، خدا هم نخواود، مالِ منی  
می ذارم سر روی شونهت، توی بیداری و خواب، مالِ منی  
دل من دیوونهته، راست باشه یا تو کتاب، مالِ منی  
می دونی چشمای تو آسمونه، ابری باشه یا زلال، مالِ منی  
توی شب، صورتِ تو ماهمونه، شبِ چهارده یا هلال، مالِ منی  
اشکای تو واسه من مرواریده، اصلی باشه یا بدل، مالِ منی  
لب تو سهمِ لبای تشنمه، تلخ باشه یا که عسل، مالِ منی  
بعدِ گریه تو چشات رنگین کمون، بشینه یا نشینه، مالِ منی  
غريبه گيسوهاتو، توی بادم اگه حتى ببینه، مالِ منی  
می خوامت عزیزِ دل، اگه که تو دلت بخواود، مالِ منی  
آخه من دوست دارم، کم که نه خیلی زیاد، مالِ منی

## «جاده‌ی ابریشم»

بی قهقهه می خندم، بی پنجره در بندم

بی جمجمه در فکرم، بی مسأله می گندم

بی واهمه می بوسنم، بی توصیه می دوزم

بی قافیه می بازم، بی همهمه می سوزم

بی آینه تکرارم، بی حادثه بر دارم

بی منظره زیبایم، بی شاخه پُر از بارم

بی روزنه پُر نورم، بی قداره پُر زورم

بی رایحه خوش عطرم، بی تو از خودم دورم

بی ستاره می تابم، بی شایعه می خوابم

بی بعض هم آغوشم، بی حاشیه در قابم

بی حوصله می سازم، بی زمزمه می نازم

بی سایه چو خورشیدم، بی قافله می تازم

\*\*\*

من حسِ حضورم رو، در چشمِ تو می بینم

من مثلِ یه سیب سرخ، بر سفره‌ی هفت سینم

تو از همه عاصی شو، دلباخته‌تر می‌شم

تو قدِ تنِ من شو، من شعله‌ی آتیشم

من تا تهِ دنیا رو، با تو همسفر می‌شم

از شهر سیاهان تا، این جاده‌ی ابریشم

تو چون غزلی بی‌لب، در شعر شتابانی

مثلِ خودِ شاعرها، آشفته و بارانی

بر من تو نظارت کن، تا فتح وجودِ من

تا سازِ خوش بوسه، جای دشنه بر گردن

من از همه دل کندم، به لمسِ تو دل بستم

حتی تو نباشی من، از حالِ خودم خسته‌م

با حالِ خرابِ من، اما تو مدارا کن

یک لحظه نگاهم کن، با واژه مداوا کن

من یک تنے می‌پوسم، در این شبِ بی‌حروفی

روی عطشِ تندم، بنشین آدمک برفی

با تشکر از لیلی نیکونظر برای کمی تا قسمتی ابری

### «کمی تا قسمتی ابری»

کمی تا قسمتی ابری، غبارآلود و افسرده

پر از دلتنگی ممتد، پر از بعضی فروخورده

کمی تا قسمتی ابری، دلم سرد و زمستونی

هوای چشمِ تو اما، مثِ همیشه بارونی

کمی تا قسمتی ابری، شبای گمشده افزون

صدای پرسه‌ی توفان، میان خلسه‌ای محزون

کمی تا قسمتی ابری، چکاوک، روزنه، پرواز

شقايق‌های پژمرده، همه در حسرتِ آواز

کمی تا قسمتی ابری، نگاهِ سایه‌ها بر تن

سکوت و شمع و اینک، این تو و این من

## «کی میگه؟»

کی میگه من خرابتم، دوست دارم

کی میگه حتی توی خواب، سر روی شونهت می‌ذارم

انگار که باورت شده واسه خودت کسی شدی

از اون نگاه پُر دروغ یه ذره باور ندارم

مرا مت عاشق کُشیه، این همه خوب می‌دونم

اونا که دیوونه‌ترن، به تو وفادار می‌مونم

آخه کدوم عاقلیه که دل به حرف تو بده

یه عده عاشقت شدن، دارن به عشقتم می‌سوزن

نگات پر از غرور ناب، انگار که نشکستنیه

اینو بدون من نمی‌گم، چشات چقدر خواستنیه

هر کی می‌خواد بشه فدات، قربونی مست نگات

فقط منم خوب می‌دونم حرفای تو ساختنیه

یه روز میاد می‌فهمی تو، دنیا فقط دورنگی نیست

دروغ و نیرنگ و فریب نشونه‌ی زرنگی نیست

راستیه که دل می‌بره، عاشقشن هزار هزار

خداییشم نگاه کنی، هیچی به این قشنگی نیست

## «غورو»

تو چشام اشکه، ولی من نمی‌خوام گریه کنم  
 نمی‌خوام دیگه به دستای تو من تکیه کنم  
 آخه تا کی، بمیرم برای نازِ چشمِ تو  
 می‌خوام ایندفعه جدایی به دلت هدیه کنم  
 غرورِ گمشدهمُ باید که پیدا بکنم  
 واسه اینه که می‌خوام عشقتُ حاشا بکنم  
 می‌زنم به سیمِ آخر، دیگه دیوونه شدم  
 اشک بریز تا من شکستتُ تماشا بکنم  
 من الآن قله‌ی اوجم، تو سقوطِ اعتمادی  
 تو خودت باید بسوزی، چرا دل به من ندادی  
 دیگه کارِ ما تموم شد، اشتباه از اون چشات بود  
 حالاً تو هیچی نداری، عینِ یک آدم عادی  
 واسه تو نوشته بودم، منتظر تا کی بمونم  
 اونقدر منُ نخواستی، تا خودم دلُ برونم

هنوزم دلم می‌سوزه، واسه اون اشکا که ریختم

واسه چی مردم از عشقت، تو نخواستی، نمی‌دونم

تنها‌ی تنها موندی، اشکالی نداره

اینه حق اون کسی که یه ذره دوسم نداره

به زن که پر از بغض است

### «بغض»

تو صدای من یه بغضه، که شکستنش گناهه  
مرهه زخمای کهنه‌م، تک سرودی از یه آهه  
من همیشه واژه بودم، توی شuraiِ صمیمی  
صدام اما پُر غصه‌س، مث دردای قدیمی  
دل من می خواد بخونه، با صداش شعر و ترانه  
روی این لبای خسته‌م مونده حرف عاشقانه  
چشمای من پُر اشکه، پُر اندوه و شکایت  
من پری قصه‌هام و زنده‌ام توی حکایت  
صدای ناله‌ی قلبم، نباید جونی بگیره  
مبادا یه روز بلرزم، دلی که مردھ ... سر به زیره  
بس کُن این همه دروغ، مرد بازیگر بی‌رحم  
تو کدوم قصه نوشته، زنه قربونی بی‌غم  
کجای هزار و یک شب، گیسوی من پوشونده  
یا که مجنون تو کدوم عشق، قلب لیلی رو سوزونده

تو صدای من یه بغضه، میشکنم که بی گناهه  
توى لحظههای مُرده، بیجهت تشنهی آهه  
با ترانه جون میگیره، تن زخمی شقایق  
دیگه فریادمه این بغض، میشم عاشق، میشم عاشق

به بامداد شبانه‌های شعر

### «شاملو»

ما که شاملو رو می‌خوندیم، اونا هفت تیر می‌خریدن  
از رو خاکستریِ شعر، توی آتیش می‌پریدن  
ما که شاملو رو می‌خوندیم، چادر رو سر کشیدن  
شاهزاده لباس نداشت و عکشش<sup>۱</sup> تو ماه می‌دیدن  
تو شبانه قد کشیدیم، یاد گرفتیم که نترسیم  
ولی افسوس نمی‌خواستن، که بفهمن ما کی هستیم  
واژه‌های تُردِ شاملو، همدم عاشقی‌مون شد  
کنار فیلمای ممنوع، شب تا صبح مون جنون شد  
تن یار<sup>۲</sup> می‌گذاشتیم، جای شاهبیتای شاملو  
هوای گُنگِ سیاست، می‌کشیدمون به هر سو  
ما که شاملو رو می‌خوندیم، دنیا غرق<sup>۳</sup> بی‌کسی بود  
توی باعچه، قبر مردم، جای پای اطلسی بود  
می‌بریدن از ترانه، سر عاشقی رو با هیس  
کوچه باریک، خونه تاریک، چشما بی‌وقفه ولی خیس

ما که شاملو رو می خوندیم، دشنه تو رگا فرو رفت

کودتا، چماق و باتوم، ملی شد صنعت‌مون، نفت

زیر تیغ سرخ سانسور، قیصرنا شدن قناری

نشئگی شد کار مردم، از نداری، از بیکاری

شعرابی واژه می مُردن، زخمه‌ها کتک می خوردن

گزمه‌ها مردم جای قاتل به مسلح می بردن

ما که شاملو رو می خوندیم، قصه‌ها عوض شدن باز

روباهه شد نویسنده، راوی هم یک شبه رقص

ما که شاملو رو می خوندیم، اوナ هفت تیر کشیدن

آشنا و دوست و دشمن، سر همّه رو بریدن

دیگه یاری که نمونده، بشینه تو شعر شاملو

دوباره بازی از اول، بازی با من، بازی با تو

## «مرا دریاب»

مرا دریاب از این وحشت، از این سردی و خاموشی  
از این کابوس و همآلود، از این بی‌تو هم‌آغوشی  
مرا پیدا کن از تقدیر، بکش از خوابِ من تصویر  
نجاتم ده مرا از شب، بکن قلبِ مرا تسخیر  
بخوان نام مرا بی‌شک، در این مردابِ بی‌آواز  
که بی‌تو رو به پایانم، هنوز در حسرت آغاز  
سکوتم را هراسان کن، کلامت شعر می‌گوید  
به روی خاکِ بی‌ریشه، گلِ حداثه می‌روید  
شروعم کن به آهنگی که از قلب تو می‌خواند  
اگر حرفی ز دل آید، بدان در قلب می‌ماند  
نواش کن نفس‌های مرا، با مهرِ دستانت  
خودم را باز می‌بینم، درون پاکِ چشمانت  
بیارامم مرا اکنون، میانِ قصه‌ی آغوش  
که من مجnoonِ این عشقم، منم دیوانه و مدهوش  
مرا دریاب که من از بی‌تبارانم  
که من اشکم ولی در زیر بارانم ... مرا دریاب

## «خورشیدک»

وقتی به صبح پل می‌زدم، سحر چه خاکستری بود

چشمای خورشیدک من، اسیر یک روسربود

میون راه خواب می‌دیدم، تو شب دوباره یخ زدم

وقتی که از عشقِ تو با ستاره‌ها حرف می‌زدم

شبا دیگه ستاره‌ها، غصه دارن، نور ندارن

ابرای دل نازک پیر، یه قطره بارون ندارن

دل نگرون شده برات، پری قصه‌های خوب

از سبز پرنگ شمال تا گرمی خاک جنوب

شکسته قلب آینه، وقتی تو نیستی بتابی

باور نداره آسمون، بیداری اما می‌خوابی

کی گفته که ابر سیاه، حجاب چشمات می‌مونه

روزا که بی‌تو شب می‌شه، از غصه مهتاب می‌خونه

ابروهات کمون کن و ابر سیاه خط بزن

برق چشات رو کن و از آسمون شب بکن

واسه دلای بی‌گناه، معنی آسمون تویی

روشن‌ترین خورشیدکی، تنها مهریون تویی

## «نموندی»

اون لحظه‌ای که غم توی چشمات، چشمای من رو بارونی می‌کرد  
وقتی که حرفات، قلبِ من<sup>ُ</sup> تو چشم سیاهت زندونی می‌کرد  
با من نبودی، با من نموندی

وقتی که مهتاب، خوابم رو دزدید، تا بستر عشق با تو سحر شه  
وقتی که دستام، دستات<sup>ُ</sup> می‌خواست، تا فکر<sup>ِ</sup> غصه با تو هدر شه  
با من نبودی، با من نموندی

وقتی که لمست تا ته رؤیا، خوابم رو می‌برد  
وقتی که شادی تا آخر مرگ، ماتم رو می‌برد  
با من نبودی، با من نموندی

اون لحظه‌ای که پرواز<sup>ِ</sup> با تو، تا بی‌نهایت، فتح حقیقت  
وقتی دل<sup>ِ</sup> من بهانه می‌خواست، برای صحبت  
با من نبودی، با من نموندی

وقتی که خورشید، با آسمون بود، تا شب بترسه  
وقتی ترانه، اوج<sup>ِ</sup> صدا بود، تا عشق برقصه  
با من نبودی، با من نموندی

من با تو بودم، مثلِ نفس‌هات، از اولِ عشق تا عشقِ اول  
تو رفته بودی، پیشم نبودی، با من نموندی، ای عشقِ اول  
با من نبودی، با من نموندی

## «یکی نبود»

قسمت کُن این ترانه رو، بین تموم بچه‌ها

بگو همینه سهمتون، از خوبی ما آدما

یه لقمه بمب هسته‌ای، یه آسمون دود سیاه

یه عالمه قصه که شد، توی فراموشی تباه

یه ذره عشق و عاطفه، تو پستوی وهم و خیال

شرافت و مردونگی، هم به دلار هم به ریال

سر سوزن مخدر و، حشیش و شیشه و کراک

تندیس جاودانه‌ای، که خون شد و چکید رو خاک

قد یه دنیا گریه و، زاری، سیاه و نایکار

تو روزای خوشی بمیر، تو روزای غمت بیار

رقص نباید بی اجازه، خنده بدون واهمه

هیشکی چیزی نمی‌دونه، فقط خداس که عالمه

آره همینه سهمتون از این جهنم بزرگ

تو حسرت‌ساز بودن و شنیدن صدای گرگ

قصه همینه عاقبت، چه دیر دیر، چه زود زود

یکی بود و ما همونیم، که همیشه یکی نبود

## «به همین سادگی»

به همین سادگی، یه گلدون

پُر از لبای خندون

پُر از موی پریشون

پُر از هوای بارون

تو دستات شکست و

رو خاکِ غم نشست و

تو خاطره تباہ شد

به همین سادگی، یه آدم

پُر از عشقِ دمام

پُر از کشننِ ماتم

پُر از سپید، یه عالم

شد به نگات اسیر و

زیرِ شکنجه پیر و

تو ذهنِ غصه جا شد

بە همین سادگى، يە ساعت

پُر از نامە تو پاكت

پُر از يە فکرِ راحت

پُر از خلقِ يە عادت

از تو به شب رسيد و

ديگە صبح ندید و

تو كُفرِ تو گناه شد

بە همین سادگى، ترانە

پُر از بزمِ شبانە

پُر از لمسِ بهانە

پُر از زن، عاشقانە

با قلمت خط خورد و

رو دستاي من مُرد و

تو كاغذام سياه شد

بە همین سادگى...

## «حق هق»

فکر می کنی دروغه، زخم کهنه رو دیوار  
سقوطِ یک آسمون، رو حجم سیم خاردار  
این مlodی یه عمره، نت روی تار ندیده  
رو سیم سرخ گیtar، سرمه‌ی ناب کشیده  
اینجا خدا غریبه، با آدمای عاشق  
همیشه جرمه بوسه، همیشه داغه حق هق  
دلم برات می سوزه، نمی دونی شب چیه  
نمی دونی صاحب ساز اناالحق کیه  
تو، توی خاطراتت پُر شده از ستاره  
زندگی من اما پُر از فکر فراره  
یه آینه‌ی شکسته، یه طاقچه‌ی پر از خاک  
سهم من از ترانه‌س، تو وهم هیپ هاپ و راک  
خيال نکن من و شب، برای هم می‌میریم  
نه! چاره‌ای نداریم، کنار هم می‌شینیم

قسمت ما ابریه، از آبی آسمون

از این‌همه تشنگی فقط می‌باره بارون

اینجا خدا غریبه، با آدمای عاشق

همیشه جرمه بوسه، همیشه داغه حق حق

## «دروغ می گن»

می گن همین دور و برا، یه جایی هست پُر از چراغ

پُر از نسیمِ تازه و پُر از هوای کوچه باع

یه لقمه نون قسمت ماست، تو پاکی ثانیه‌هاش

سبز و سفید و سرخه عشق، توی همه آینه‌هاش

می گن یه آسمون داره، قدِ خدا مهربونه

هر کی دلش خواست می‌تونه، شب توی کوچه بخونه

بارون می‌باره وقتی که، دلِ شقايقا پُره

سکوت اگه گل بکنه، مهتابم غصه می‌خوره

می گن همین دور و برا، یه عالمه کتاب داره

واژه به واژه عاشقی، از توی شعرash می‌باره

ترانه بارونه غزل، تو لحظه‌های بی‌کسی

نُت به نُت آهنگِ دله، تو گرمی هر نفسی

\*\*\*

دروغ می گن، ستاره‌ای دیگه شبا در نمیاد

صدای زوزه‌های گرگ از توی کوچه‌هاش میاد

دستا دیگه سرده و سرد، شуرا دیگه بی کلمه  
نمیشه دل داد به نگاه، عاشقی بی مقدمه  
دروغ می‌گن، پر زده عشق از توی چشمِ آدما  
دنبالِ یه لقمه حلال، کسی دیگه نیست به خدا  
دل بریدن مردمِ پاک، از چشمِ پاکِ همدیگه  
نماز و روزه‌شون بجاست، هیشکی ولی راست نمی‌گه  
دروغ می‌گن، خدا دیگه نیست تو هوای این زمین  
خط کشیدن رو سایه‌ها، یه خطِ قرص و آهینه  
کاش دوباره بارون بیاد، کاش بشه عاشق بمونی  
از ته قلبه واژه‌هام، خدا خودت خوب می‌دونی

## «غمگین»

من هنوز تو آسمونا، دنبال یه تیکه نورم

اشتباه از آسمون نیست، این منم که سوت و کورم

شاعر چشم تو بودم، توی قحطی ستاره

حالا هر کی<sup>۱</sup> می‌بینی، یه ستاره از تو داره

من هنوز اشکام<sup>۲</sup> حفظم، با شبای بی‌تو موندن

ولی انگار شده ساده، نفرت<sup>۳</sup> ترانه خوندن

رفتن<sup>۴</sup> تو از خیالم، دنیام<sup>۵</sup> تار و سیاه کرد

مگه می‌شه واسه نفرین، یه ترانه رو تباه کرد

اگه مونده بودی پیشمن، شعر<sup>۶</sup> تازه رو لبام بود

بی‌تو اما واژه، غمگین، توی بعض<sup>۷</sup> گریه‌هام بود

نمی‌تونم که بذدم، خنده رو از روی لبهات

می‌دونم بد کردی با من، ولی روشن باشه شبهاهات

باشه خوبم از خیالت، به همین سادگی می‌رم

به امید اون کسی که روزی دستاشو بگیرم

## «جایی»

چیزی یادمون نمونه، من و تو عاشق نبودیم  
من و تو دل رو سپردیم، حیف ولی لایق نبودیم  
من و تو دیگه خدافظ، چه خوبه از هم بریدیم  
چه خوبه اشکامون<sup>ُ</sup> ما، توی بیداری ندیدیم  
فکر می کردیم که جایی، مال<sup>ِ</sup> فیلمای رو پردهس  
یکی خاننه به عشقش، اون یکی همیشه خستهس  
اما نه! همهش دروغه، من و تو که فیلم نبودیم  
نه خیانت کرده بودیم، نه که از عشق خسته بودیم  
اشکامون هم قصه داره، واسه تلخی غروب نیست  
هیچ چیزی واسه ما دو تا، مثل این جایی خوب نیست  
جمله‌ی دوست دارم رو، ساده به زبون اوردیم  
من و تو عاشق نبودیم، واسه همدیگه می‌مردیم  
جایی قشنگه اما، حرف مردم بدتر از بد  
یه جوابی، یه چرایی، یه دروغی آخه باید  
می‌گیم یادمون نمونه، من و تو عاشق نبودیم  
زود به هم دل رو سپردیم، حیف ولی لایق نبودیم

## «آسمون»

با من دیگه غریبی، بذار برو از اشکام  
بدون تو رو نمی خوام، با اینکه بی تو تنها  
رو رد پای چشمات، خط می کشم همیشه  
از ته دل می خونم، با تو دیگه نمی شه  
یه روز و روزگاری، تو چشمات آسمون بود  
عاشق اون نگاهی، شدم که مهربون بود  
تو گفتی این آسمون، ستاره هاش زیادن  
کنارشون ولی حیف، ماه مث من ندارن  
من او مدم تو چشمات، دنیا بر ام قشنگ شد  
اما دلم خیلی زود، برای خونه تنگ شد  
آسمونی نبودی، که دیده می شد از دور  
چشات پر از دورنگی، بعض تو نگات سوت و کور  
نه قصه‌ی شبی داشت، نه ابری گریه می کرد  
بهار نداشت، زمستون، واسه نگام سرد سرد  
سردی دستای تو زمستون نگه داشت

خنده رو از لبای این من دوباره برداشت

تا که بهار<sup>۱</sup> دیدم، یکی دیگه سر رسید

انگار من خسته رو، تو چشمای تو ندید

بهش گفتی آسمون، ماه و ستاره داره

اما همیشه صبح‌ها، خورشید<sup>۲</sup> کم میاره

من از چشات بریدم، ببین چه ماهی بودم

تنهاییات<sup>۳</sup> تا صبح با شادی می‌رسوندم

میونه‌ای نداشتی با عاشقی فهمیدم

غیر<sup>۴</sup> دروغ هیچی تو، آسمونت ندیدم

با من دیگه غریبی، بذار برو از اشکام

بدون تو رو نمی‌خوام، با اینکه بی‌تو تنها مام

رو رد<sup>۵</sup> پای چشمات، خط می‌کشم همیشه

از ته دل می‌خونم، با تو دیگه نمی‌شه

## «جاده»

تو جاده‌ای که هر نفس رو می‌کنه به تؤطئه  
بن‌بست می‌شے حقیقت و منتظریم به معجزه  
هراس و دله‌ره کمه، اگر چه عمر مون شده  
سفره‌ی دلتنگی‌امون از گشنگی جنون شده  
سر تا پا مستِ غیرتیم، غزل نداره کلمه  
شاید که نسبتی داره، هنر با خط قائمه  
عشق و علاقه بی‌خوده، دو تایی‌شون زیادین  
اصلًاً الفبا قدغن، نه مالِ تو، نه مالِ من  
کفترِ جلد اگر باشه، به قیمتِ جون می‌خریم  
پرنده‌ی عاصی رو با ضامن‌داری سر می‌زنیم  
رؤیا‌hamون سیاه سفید، از حق می‌ترسیم مثُ بید  
آخرِ قصه‌های ما، کلااغه به خونه‌ش نرسید  
یه ثانیه نا نداریم، برای لحظه‌های ناب  
وقتی به خوبی می‌رسیم، انگار که مُردیم توی خواب

تو جاده‌ای که واسه ما، شده سیاه و خط خطی

جایی نمونده برای کارت پُستالای پاکتی

داریم همه آدما رو دفن می‌کنیم تو خاطره

کاش می‌شد این جاده‌ی بد از خاطره‌هایمون بره

## «تفنگ»

لوله‌ی این تفنگا رو، پُر کردن از گل کاغذی  
 اینُ اونا می‌گن نه من، یه وقتی دست تکون ندی  
 می‌گن توی هر کدومش، یه گوله نیست خیابونه  
 یکطرفه، پر زد و خورد، خلاصه که خونریزونه  
 دستاتُ از جیب در نیار، یکدهه اشتباه می‌شه  
 تو هم از این زمین بری، مشتِ کسی وا نمی‌شه  
 آسه برو، آسه بیا، چیزی نگو، کاری نکن  
 بخور، بخواب، سگدو بزن، یه جوری از ریشه و بُن  
 لوله‌ی این تفنگا رو، تازه خریدن به خدا  
 یه نابغه زاویه‌شو، کرده مماس با استوا  
 می‌خوان یه کاری بکن، نسلِ سگا رو بردارن  
 اما فقط یه عالمه، آدم توی خاک می‌کارن  
 گوش کن ببین که چی می‌گه، فلاں رئیس تو کنفرانس  
 اصلاً مهم نیست بچه‌ای، که می‌فروشه کیک و آدامس

دنیا باید قشنگ بشه، با حرفای صد تا یه غاز

با حکمِ جغدِ شبی که، زخمیه از صدای ساز

لوله‌ی این تفنگا رو ساختن با زحمت زیاد

چه ربطی داره به شما، حتی اگه به صلح نیاد

## «یاس»

بذار بیوسمت یاس، تو لحظه‌های پرواز

نگاه کنم دزدکی، به تن تو از آغاز

بذار برقصم از تو، دیوونه شم من از نو

تو جاده‌ی همیشه، مثل ستاره شب رو

بار رو اشکِ لب‌هام، ببین که بی‌تو تنها م

نفس بکش پر از آه، من عاشقیتُ می‌خواه

چه خوبه وقتی شبیه، ترانه روی لبه

دستا پُر از دقیقه‌س، قلبًا تو تاب و تبه

چه خوبه واژه‌هایمان، چه وقت‌شناسه بارون

صدای این عاشقی می‌رسه تا آسمون

بگو بیان تماشا، فرشته‌های دنیا

ببین از من و تو، چه رنگی ساخته خدا

بگو آهای اهالی، نقش بزنین رو قالی

معجزه‌ی خدا رو، با طرحی ناب و عالی

می‌خواه بدونه عالم، نمی‌ری از خیالم

با تو خود بهشتیم، بی‌تو خود زوالم

## «مشوقِ تکراری»

پُرِ تکراری، من اما، دو تا چشمات می‌بوسم

توبی شبگریه‌های من، توبی خورشیدِ هر روزم

برای رفتنِ تا تو، برای موندن با تو

من این اشکای چشم‌ام، به خاکِ پات می‌دوزم

برای یک قدم تا عشق، مرا در بوسه پیدا کن

بیا با لمسِ تنها‌ییم، یه در رو به خدا وا کن

شبی همسایه‌ی من باش، به قدِ سایه‌ی این تن

به دستام تکیه کن ای عشق، مرا در خواب رسوا کن

پُرِ تکراری، من اما، نمی‌شم خسته از تکرار

اگه تا بینهایت هم، بشی در قلبِ من آوار

من از آوار عشقِ تو، نمی‌میرم، نمی‌خشکم

هنوزم تازه و زیباست، واسه‌م اون لحظه‌ی دیدار

چه بارانی، چه آفتابی، چه مریم‌وار می‌آیی

که من می‌میرم از شرمم، که تو اینگونه می‌باری

همه از پیشِ چشمِ من، شبی گم می‌شوند آخر

تو در قلبِ منی تا مرگ، تو ای مشوقِ تکراری

## «بازیچه»

تو چشمِ من نگاه نکن، حریفِ چشمات نمی‌شم  
دل می‌سپرم به حرفِ تو، درسته! بازیچه می‌شم  
گول نگاتُ می‌خورم، انگار تو جادوم می‌کنی  
یه روزی عاشقم می‌شی، یه روز منْ گم می‌کنی  
پشتِ سرم حرف می‌زنی، به من می‌گی دوستِ دارم  
اگر چه خامِ حرفتم، یه ذره باور ندارم  
ساده‌ی ساده می‌شکنم، به حق هقِ گریه‌ی تو  
اما تو دوستم نداری، هی می‌دی وعده، نو به نو  
بهم نگو هلاکتم، من می‌دونم دروغ می‌گی  
اینجا منْ گول می‌زنی، دل به یکی دیگه می‌دی  
من نمی‌خوام بازنده شم، تو این قمارِ لعنتی  
آسِ دل رو می‌کنم، بدونی با کی طرفی  
حالا نگاه کن تو به من، می‌خوام چشامُ بیینی  
بهاش بگم دوستِ دارم، اما به دل نمی‌شینی

«بد بد»

چند تا ترانه کُشتی، تا به جنون رسیدی

کدوم رگُ بريدي، تا كه به خون رسیدي

نورِ کدوم ستاره، سوی چشاتُ میزد

كه کَندیش از آسمون، به جرمِ حرفِ بد بد

از کی غزل سوزوندی، که مدحتُ بباره

ديگه گوشای کُندم، حوصله‌تُ نداره

بیین من از تو حرفام، آلوده‌ی سکونه

ديگه کسی نمونده، که اشکامُ بخونه

هوا واسه نفس بود، نفس برام نمونده

هوای پاکِ شعرُ، تنفست سوزوندہ

به اسمِ هر چی عشقه، به دردِ هر چی مردم

پیدا می‌شم تو واژه، سکوتِ من می‌شه گم

قد می‌کشم دوباره، توی یه حرفِ بد بد

به جای اون ستاره، که سوی چشمتُ زد

اون بالاها می‌شينم، غزل کشِ پريشون

ترانه‌هام می‌باره، اين خط و اينم نشون

### «شیوه»

تو مثِ یه جمله‌ی ناب، تویی صفحه‌های بی‌تاب

تویی قحطی ستاره، تویی آرزوی مهتاب

تو مثِ همین ترانه، پُرِ حرفِ عاشقانه

غمامُ ازم گرفتی، واسه من شدی بهانه

تو مثِ یه شعرِ تازه، که تویی حسرتِ سازه

واسه قلبِ خسته‌م انگار، دفترِ چشمِ تو بازه

تو مثِ یه لحظه شادی، هوسمی غیرِ ارادی

تویی که به جز دلِ من، دل به هیچ دلی ندادی

تو مثِ یه جور دعایی، تو خودِ خودِ خدایی

وقتی شب پُر از سکوتِه، با من و از من جدایی

تو مثِ حرمتِ آدم، پُری از عشقِ دمادم

چه خوبه تو رو که دیدم، دل به چشمای تو دادم

«چرا؟»

چرا دیری، نفس‌گیری

چرا از خوابِ من می‌ری

چرا اشکای چشم‌ام، که می‌خواست نمی‌بینی

مگه این دل نبود هر شب

واسه چشم‌مای خیس از تب

یه عالم فالِ حافظ بود؟

مگه دستام نبود بی‌گاه

همیشه بعدِ اشک و آه

حریمِ امنِ دستات بود؟

چرا دوری، تو مغروی

چرا با عشق، ناجوری

چرا معنیِ حرفاًمُ که می‌خواست نمی‌دونی

مگه این دل نبود هر شب

واسه چشم‌مای خیس از تب

یه عالم فالِ حافظ بود؟

مگه دستام نبود بی‌گاه

همیشه بعد اشک و آه

حریمِ امن دستانت بود؟

چرا دیری، چرا دوری

چرا با عشق، ناجوری

چرا سردی، پُر از دردی

چرا نمی‌شه برگردی

## «روشنفکر»

شب رو تشك نمی خوابه، می ترسه ترسش بريزه

فيلماي ممنوع می بینه، پاورقی می نويسيه

با دخترادم می گيره، سيگار برگ رو لبشه

به اين و اون گير می ده و نيش می زنه مثل پشه

از رو قيافه ش می شه گفت يه عالمه غصه داره

مي خواد با قهقهه نيمه شب نسل سگا رو ورداره

شاملو می خونه با ادب، زنش رو می زنه، عجب!

تو کنفرانسِ تن به تن، آزادی می کنه و جب

کافكا رو از بره خفن، لورکا تو خونشه چه خوب

بتهون گوش می کنه، نه ريتمِ بندر و جنوب

از جامعه گريزونه، می گه جذامِ مذهبی

چاره‌ی دردمون اينه، نفت بره تو پيت حلبي

از حرفای صد تا يه غاز، می سازه مكتبِ كوبيسیم

دموکراسی زورکی، يه جورایی خودِ فاشیسم

ماشین دودی سوار می‌شه، همیشه آخرین مدل  
دفاعیه از فمنیسم، صیغه داره، بین زناش مونده دودل  
قانون کار وضع می‌کنه، تا مثل توپ صدا کنه  
کم مونده اما تو خونه‌ش، برده‌فروشی وا کنه  
می‌گن که فکرش روشنه، میهنه‌پرسته و مدرن  
خدا می‌دونه چند دفعه، یواشی گفته یا حسین  
پیش می‌بره زندگی‌ش با حرف مبهم و دروغ  
سر در نمیاره ولی، از شعرای پاک فروغ  
یکی مثل همه‌شونه، کارگردانی سیاست  
خودش عقب‌نشینه و مردم می‌ندازه وسط  
شب رو تشک نمی خوابه، می ترسه ترسش بریزه  
محبوبیت بین عوام، واسه‌ش دروغی عزیزه

## «بگو از شب چی می دونی...»

بگو از شب چی می دونی، تو که دستات پر از پوله

تو که آهنگ تنها یی، توی گوشات نمی خونه

چرا کوری نمی بینی که بارون داره می تازه

یکی آواره و تنها توی دست خیابونه

بگو از شب چی می دونی، آهای سردرگم بی بغض

که وقتی سایه ها پُر شه، دیگه ترانه داغونه

تو به دنیای پرمهری که دستات گرفت خوش باش

ولی یه گوشه ی دنیا، همیشه خونه زندونه

بگو از شب چی می دونی، همیشه مست از قدرت

که کشندن در غل و زنجیر استبداد، آسونه

همه می میرن از تبعیض و تو مردی از اون اول

چقدر تکراریه تاریخ، تو این دنیای وارونه

دیگه صبحی نمی مونه، که تو سوار ابرا شی

بین حقیقت تلخ، چه ویرونه، چه ویرونه

بگو از شب چی می دونی، همون شبی که تو راهه

چنون تاریک و بی روحه، می شی دیوونه، دیوونه!

بگو از شب چی می دونی، آهای سردرگم بی بغض...

## «آرزوهای محال»

تو فکر یک ترانه‌ام، از آرزوهای محال  
دست و دلم می‌لرزه از هجومِ این همه سؤال  
آرزومند تموم بشه، مشقای مفتِ مدرسه  
نمراهای دروغی که، به هیچ کجا نمی‌رسه  
قد بکشن تو واژه‌ها، سکه‌های طرحِ قدیم  
به تنِ یار تن بدیم و تن به خرافه‌ها ندیم  
بارون بیاره دم به دم، از عکسای رو اسکناس  
هیشکی نفهمید عاشقی، قیمتِ خونِ آدماس  
آرزومند یه شب بیاد، دلهره آتیش بگیره  
دعوای خانوادگی، تو بوسه‌ی عشق بمیره  
چقدر حاله رقصیدن، تو دامنِ فرشته‌ها  
بی‌ترس جladی که سر، می‌بره از رو اشتها  
آرزومند جمله باشه، تو دستِ پاکِ بچه‌ها  
نه فکرِ دشنه‌های تیز، خونریزی توی کوچه‌ها  
دخترکای مردمُ، باد نبره تو بی‌کسی

کی دیده اندازه‌ی زن، واژه به این مقدسی  
آرزومند خواب ببینم، هر کی به جای خودش  
به خاطر پست و مقام، کسی آدم نمی‌کشه  
تو رگ‌های خون باشه، نه! چرک سرنگ اعتیاد  
وقت سقوط از آسمون، بزرگی یادمون بیاد  
آرزومند که اعتقاد، سلاح جنگی نمونه  
این همه تاریخ سیاه، چرا کسی نمی‌خونه  
آخر که چه رویایی دارم، پُر از گلای رنگارنگ  
یه عالمه قصه‌ی خوب، یه عالمه طرح قشنگ  
سخته ولی! رسیدن به آرزوهای محال  
من موندم و ترانه و رگبار بی‌رحم سؤال

## «ریتم چکمه‌ها»

سکوت شب صدای پا، دوباره ریتم چکمه‌ها

خواب از گلوله پر شده، از التماس بچه‌ها

نبرد سخت تن به تن، میون من و سایه‌ها

سر می‌ره از چشم همه، غم‌گریه‌ی گلایه‌ها

ترانه‌های سر به مهر، مرثیه‌های غرق خون

زوال و مرگ رازقی به دست میراث جنون

آینه‌های تو به تو، پر از حضور بی‌حضور

قصه‌ی خوب عاشقی، چه بی‌صدا، چه بی‌عبور

توى سکوت، ستاره‌مون از آسمون دل می‌کنه

تن سپید صلح باز، می‌کشه آتش می‌زنه

سکوت شب صدای پا، دوباره ریتم چکمه‌ها

خواب از گلوله پر شده، از التماس بچه‌ها

کم کم داره گُرمی گیره، سبزی پاک این زمین

کاش می‌شد عاشقی بموئیم، عاشق هم، فقط همین

یکی یکی سر می‌بریم دل واژه‌های شعر را رو

چیزی نمی‌مونه دیگه، به یادگار از من و تو  
نه عشق نه حتی احترام، تو این نبرد جا نداره  
بازی قدرت داره باز، رو بختِ ما پا می‌ذاره  
وحشت و دلهره شده، همدم لحظه‌های ما  
یه ذره انسانیتُ، نمی‌شه پیدا کرد، چرا؟!  
بسه دیگه تموم کنین، این بازی کثیفتون  
بازی ترس آدما، بازی مرگ‌های دون  
سکوت شب صدای پا، دوباره ریتم چکمه‌ها  
خواب از گلوله پر شده، از التماسِ بچه‌ها

## «مهم نیست!»

دیگه برام مهم نیست، کی مُرده و کی زندهس  
کی حبسه تو گذشتهش، کی غرق توی آیندهس  
همسايهمون زنش رو، میزنه از رو مستی  
می گه چرا اين درُ، پشتِ سرم نبستی  
دختره! تو کوچهمون، رگ زده با تیغ تیز  
خورده بوده تنش رو، چشمای مردای هیز  
چند روزیه گم شده، بچهای تو محله  
نداریم از این چیزا، میگن بگیم که حله  
قراره این حوالی، یه سینما بسازن  
روبانشُ بریدن، کلنگشُ انداختن  
توی همین حوالی، یه عده ای تو چُرتن  
سوزن تو نبضشونه، صبح می بینی که مُردن  
حاج آقامون نوشته، چند تا کتابِ کلفت  
صیغه داره فراون، حرف میزنه، حرفِ مفت

اصلًا بگو به من چه؟ به من چه این مسائل  
الآن تو کارِ یارم، خر بودم اون اوایل  
این روزا دیگه هیچی، هیچی برام مهم نیست  
به من چی هر چی صفره، اینجا شده بیست بیست

## «نقشه»

فکر جدایی از منی؟ نقشه نکش خودم می‌رم

خودم با دستای خودم، واسه دلم گور می‌کنم

منی که با تو بت شدم، بس که مقدسه چشات

دل می‌کنم از اون نگاه، عشقمُ آتیش می‌زنم

تو دل ندادی می‌دونم، به این دل پُر از غرور

جاده‌ی بن‌بستِ دلم، واسه تو شد راهِ عبور

اگر چه لا یقت نبود عشقی سیاه سفید من

اما می‌دونم نباشی، می‌مونه سرد و سوت و کور

نقشه نکش واسه فرار، من عاقلی رو بلدم

حتی اگه یه روز برات، رگِ ترانه رو زدم

چه می‌شه کرد با سرنوشت، اگر که خاکستریه

می‌شکنم اما نمی‌گم، که با زمونه من بدم

فرصت اگه برام نموند، خیالی نیست نمی‌مونم

انگار که اسمِ شبُت، از اولم نمی‌دونم

زُل می‌زنم به جاده‌ای، که پیشِ رومه تا ابد

کی گفته من رفتنشُ، تا ته خط نمی‌تونم

## «می‌شناسمت!»

می‌شناسمت! مقدسی، مثل گلای اطلسی

مثل پرنده‌ای اسیر، تو یک وجب دلواپسی

تو شعر من جا نمی‌شی، واژه تو رو کم میاره

مثل شبی که بی‌امون، بغضشُ بارون می‌باره

می‌شناسمت! دلهره‌ای، مثل صدای پای آب

مثل رباعی‌هایی که، گم می‌شن از توی کتاب

سرخی چشمات غروب، تو از غروب بهتری

مثل ستاره‌هایی نه! تو از ستاره سرتیری

می‌شناسمت! حقیقتی، مثل صداقتِ خدا

مثل سه تا حروفِ عشق، که با همن اماً جدا

از منی و دور از منی، عاشق‌تر از خود منی

مثل یه پروانه‌ای که، پُر به آتیش می‌زنی

می‌شناسمت! لطافتی، مثل تن فرشته‌ها

مثل هوای آب‌تنی، تو حوضی از افاقیا

عطرِ تیت همین جاهاست، هنوز رو پیرهن منه

مثل همین ترانه که، تفسیر عاشق شدنی



در گذر آن‌همه  
فرمول ریاضی و فیزیک  
دست آخر همان شدم  
که دوستش دارم.  
پسرکی که روزی  
مستعد مهندس شدنش  
می‌پنداشتند، ناگهان همه را رها کرد  
و از میان گم‌شده‌های  
ادبیات مدرسه  
**شاملو** را یافت.  
رفت و رفت تا به ترانه  
رسید و چه کسی جز  
شهیار قنبری  
می‌توانست چراغ راه باشد؟  
وقتی که همه‌ی ما یک  
شهیار قنبری درون داریم.

قسمت کن این تراوه رو  
بین تموم بچه‌ها  
بگو همینه سه متون  
از خوبی ما آدماء  
یه ذره عشق و عاطفه  
تو پستوی وهم و خیال  
شرافت و مردونگی  
هم به دلار هم به ریال ...